

غزل شماره ۱۵

ای شاهد قدسی، که کشد بند نقابت؟
وی مرغ بهشتی، که دهد دانه و آبت؟

خواهم بشد از دیده در این فکر جگر سوز
کاغوش که شد مترل آسایش و خوابت؟

دویش نمی پرسی و ترسم که نباشد
اندیشه آمرزش و پروای ثوابت

راه دل عشاق زد آن چشم خاری
پیدا است از این شیوه که مست است شرابت

تیری که زدی بر دلم از غمزه خطارفت
تا باز چه اندیشه کن در ای صوابت

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی
پیدا است تکار که بلند است جنابت

دور است سر آب از این بادی، هوش دار
تا غول میابان نفریید به سرابت

مادر ره پیری به چه آیین روی ای دل
باری به غلط صرف شد ایامِ شَبابت

ای قصرِ دل افروز که مَترکِه انسی
یارب مکناد آفتِ ایام، خرابت

حافظ نه غلامیست که از خواجه گیرد
صلحی کن و باز آ که خرابم ز عِتابت

تفسیر فال

از در آشتی درآی، چراکه اگر به این توصیه عمل نکنی، ایام جوانیت به سادگی و بدون بهره‌وری معنادار سپری خواهد شد و از دست رفتن آن روزها باعث تاسف و حسرت در دوران پیری خواهد گردید. بنابراین، لازم است که به این نکته توجه کنی که هرگونه اقدام نادرست یا بی‌احتیاطی می‌تواند عواقب جبران‌ناپذیری را برای آینده‌ات به همراه داشته باشد. در تمامی حال، بر خود واجب است که به خداوند پناه ببری و او را همواره در کنار خود حس کنی. با دقت تمام باید مراقب باشی که در مسیری که انتخاب کرده‌ای دچار خطا نشوی؛ زیرا این مسیر می‌تواند سرنوشت تو را رقم بزند. همچنین، مهم است که با گوش جان به هشدارهای حکیمانه پیران گوش بدهی. تجربه آن‌ها می‌تواند چراغ راه تو باشد تا از افتادن در دام‌های ظاهری و فریبنده پرهیز کنی. فریب ظواهر زودگذر را نخور و تنها بنده و خادم خداوند باش؛ زیرا بندگی حقیقی اوست که زندگی تو را سرشار از معنا و هدف می‌کند.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)